

رهنمایی کی توانی، ای که خود ره را ندانی!؟

نگاهی به طرح جدید مجاهدین خلق
(جبهه همبستگی ملی)

آرش کمانگر

قسمت اول

اکنون بیش از هر زمانی مسجل گشته که ایران بر مبنای مجموعه شرایط داخلی و بین المللی، در آستانه تحولات سیاسی حادی قرار دارد. از یک طرف بحران اقتصادی و فقر و فلاکت توده ای بیداد می کند و بحران ناهنجاری ها و آسیب های اجتماعی به شکل برق آسایی در حال رشد است. از سویی دیگر نضرت توده ای از جمهوری اسلامی هیچگاه تا بدین حد آماده فوران نبوده است. جوانان بزرگ ترین قشر اجتماعی کشور- به دلیل بی آیندگی مطلق در چارچوب این رژیم جهانی، به معنای واقعی کلمه به یک بمب ساعتی در حال انفجار مبدل گشته اند. کارگران که بیش از هر طبقه دیگر اثرات غارت و چپاول حکام و بورژوازی را به دوش می کشند- از کران تا کران ایران- روزی نیست که برای دفاع از حق حیات خود، این کارخانه یا آن شرکت را به صحنه اعتصاب و اعتراض مبدل نکنند. دانشجویان که در سال های اخیر به مثابه سیاسی ترین قشر اجتماعی سکاندار بسیاری از پیکارهای ضد استبدادی و آزادیخواهانه بوده اند، دگر بار به بهانه اعتراض به حکم اعدام هاشم آقاجری، دانشگاه های شهر های بزرگ را به عرصه وسیع ترین اعتراضات آزادیخواهانه خود تبدیل نموده اند. زنان گرچه هنوز با برپایی حرکات مستقیم و مستقل سیاسی و بزرگ فاصله دارند، اما جنبش و چالش غرور انگیز آنها در قالب اشکالی چون مقاومت منفی، نافرمانی مدنی و روشنگری های فمینیستی و برابری طلبانه، نفس تاریک اندیشان مذهبی حاکم را بریده اند. سایر اقشار مردم نظیر تهیدستان شهری و روستایی و روشنفکران نیز به شیوه های گوناگون مشغول به چالش طلبیدن رژیم اسلامی حاکم می باشند. از طرفی دیگر بر بستر این نارضایتی و خشم فزاینده مردم، تضادها و اختلافات جناح بندی های جمهوری اسلامی به نحو کم سابقه ای اوج گرفته است. به طوری که چند روز پیش خامنه ای طی یک هشدار علنی به روسای سه قوه، تهدید کرده که در صورت تداوم منازعات آنها و بی توجهی شان به اوضاع حساس و بحرانی کشور و منطقه، «مردم» را وارد صحنه خواهد نمود. با توجه به بی پایگی کامل خامنه ای و شرکا در میان اکثریت قریب به اتفاق توده ها. مشخص است که عبارت مربوط به «ورود مردم به صحنه» اسم رمز یک حکومت مطامی مبتنی بر فعال مایشایی کامل دستجات انصار حزب الله و نیروهای پاسدار و مسلح رژیم است. در چنین وانفصالی آخرین توهمات بخشی از توده ها به جناح «اصلاح طلب» دوخردادی و کلا پروژه استحاله این رژیم قرون وسطایی، به سرعت در حال فروریختن است و به موازات آن خود تئورسین های این جناح نیز فوج فوج از شکست و بن بست سیاسی خود سخن به میان می آورند و از به اتمام رسیدن ظرفیت شان برای «سرکار گذاشتن مردم» نالان اند.

در کنار این پارامترهای مهم داخلی، اوضاع بین المللی نیز در اساس، خلاف منافع و حتی حیات رژیم عمل می کند. از قرار گرفتن رژیم ایران در مثلث اهریمنی دولت جنگی بوش و نیز مشروط کردن همکاری های اقتصادی گسترده اتحادیه اروپا با ایران به بهبود کارنامه سیاسی آن توسط «پارلمان اروپا» و افزایش کم سابقه اعتراضات نهادهای بشر دوست بین المللی علیه تشدید نقض حقوق بشر در کشورمان که بگذریم، باید به وضعیت جنگی منطقه و بویژه حمله قریب الوقوع آمریکا به عراق و پا گرفتن یک رژیم پرو آمریکایی در این کشور- که به معنا تنگ تر کردن حلقه محاصره به دور رژیم ایران خواهد بود- نیز اشاره نمود که همچون کابوسی خوف انگیز خواب را از چشمان حکام ایران ربوده است. به همین خاطر سران رژیم، در خفا حاضرند هر معامله ای با آمریکا و از جمله کمک به پیشبرد نقشه جنگی آن علیه عراق را انجام دهند، منوط به اینکه دولت بوش دست از سر رژیم ایران بردارد. لازمه چنین معامله ای اما در دست داشتن کنترل کامل اوضاع داخلی است. چرا که وقوع جنگ در شرایط وجود بحران حاد سیاسی در کشور و گسترش جدال بالایی ها در پی غلبان پایینی ها

می تواند به کلی شیرازه امور را از دست حکام خارج کند و حتی جامعه را به سوی یک انقلاب نوین رهنمون کند. بنابراین آن نیروی سیاسی که برای وضعیت پراکنش فعلی، تاکتیک، نقشه و برنامه نداشته باشد، به سرعت از روند حوادث پرشتاب عقب خواهد ماند و نخواهد توانست در صف آزایی‌های سیاسی، طبقاتی و اجتماعی موجود، رل درخور توجهی ایفا کند. به همین خاطر با نگاهی گذرا به همه طیف بندی های سیاسی فعال در صحنه سیاست ایران به عینه مشاهده می کنیم که هر یک درصددند، همراه با داغ شدن «فاز سرنگونی» به شدت وارد بحث اثباتی و کلیدی چگونگی این «سرنگونی» و آلترناتیو یا جایگزین سیاسی رژیم در حال نزار شوند.

در شرایط حاضر چهار طیف سیاسی عمده (به رغم تلون و تفاوت ها و تضادهای درونی هر طیف) را می توان در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی مربوط به کشورمان شناسایی نمود:

۱. سلطنت طلبان ۲. جمهوری خواهان غرب گرا ۳. مجاهدین خلق ۴. سوسیالیست ها

هیچیک از این چهار گروه بندی اصلی طیف اپوزیسیون نه به لحاظ توانایی کمی و تشکیلاتی و نه به لحاظ یا به توده ای بالفعل در جامعه، توانایی رهبری بلامنازع جنبش سرنگون طلبی را ندارند. اصولا بخش اعظم مردم هم به دلیل تجارب ناشی از شکست انقلاب بهمین و هم بدلیل بی اعتمادی به سیاست ها و توانایی های واقعی و دست به نقد این چهار طیف اصلی، مایل به «چیدن همه تخم مرغ های خود» در «سبد» یکی از آنها نیستند. از این رو مدتی است که با هدف جلب رضایت مردم و رفع نگرانی های آنها، «فریادهای وحدت و اتحاد» از هر طرف به گوش می رسد. یکی صحبت از «امروز فقط اتحاد» می کند و همگان را فارغ از هر سیاست و مرامی دعوت می کند که زیر علم آقای رضا پهلوی (به مثابه یک شخصیت «فراجناحی») گرد آیند، دیگری از «وحدت کمونیستی گردان های پراکنده چپ انقلابی» سخن می گوید، آن یکی از «جبهه دموکراتیک» (متشکل از چپ ها و دموکرات های سرنگون طلب) صحبت می کند، یکی از «جبهه فراگیر همه جمهوریخواهان آزادیخواه» سخن می گوید که «اپوزیسیون آزادیخواه غیر سرنگون طلب» هم بتواند در آن شرکت کند. در این کارزار داغ همگرایی و تبلیغ ضرورت اتحاد و همکاری، تنها دو جریان سیاسی بوده اند که تنها ره «رهایی» را پیوستن همه به حزب و سازمان خود می دانستند و هر نوع اتحاد با جریان های سیاسی دیگر را نفی و آن را تئوریزه می نمودند. یکی «حزب کمونیست کارگری» و دیگری «شورای ملی مقاومت مجاهدین». اکنون «مقاومت سکتاریستی» یکی از دو جریان سیاسی به «پایان» خود رسیده و سازمان مجاهدین خلق و آقای مسعود رجوی نیز به بازار داغ «آلترناتیو سازی» پیوسته و رسماً طرحی مشتمل بر سه ماده و یک تبصره را در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۸۱ به تصویب رسانده اند که عنوان آن: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی» می باشد. در ارتباط با ضرورت و شان نزول چنین طرحی، هم آقای مسعود رجوی و هم آقای صمدی سامع (عضو دیگر شورای ملی مقاومت) در سایت دیدگاه و ... مطالبی را بیان داشته اند.

در این مصوبه ابتدا «شورای ملی مقاومت» با تاکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا، آمادگی خود را برای همکاری با دیگر نیروهای سیاسی در چارچوب «جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی» اعلام می کند، سپس در ماده دو شرایط عضویت در جبهه همبستگی ملی را بیان می نماید. بر مبنای این ماده، جمهوریخواه بودن التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح ها و دسته بندی های درونی آن) و اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت، جزو مشخصات جریان های خواهانند بود که مایل به حضور در این جبهه نوین هستند. آقای رجوی در بیانیه خود بعنوان «مسوول شورای ملی مقاومت» خاطر نشان کرده که «تبلیغ به سود حکومت آخوندی و هر یک از جناح های آن» و «مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها» خط قرمز این جبهه محسوب می شوند و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریان های» دانسته اند.

در تبصره این طرح نیز آمده که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد.» چند روز پس از انتشار این طرح، آقای مهدی سامع (که تا کنون از او به عنوان وزیر صنایع در دولت موقت دموکراتیک اسلامی - کابینه رییس جمهوری مریم رجوی- یاد می شده است!!) در مصاحبه ای با آقای «علی ناظر» مسوول سایت «دیدگاه» در پاسخی به پرسشی در مورد امکان حضور نیروهایی که به مبارزه مسلحانه (در حال حاضر) اعتقاد ندارند گفت که تنها پذیرش ماده دو برای عضویت کافیست. بدین ترتیب «شورای ملی مقاومت» و جریان اصلی آن «سازمان مجاهدین خلق» لاقول در حرف و بعد از دو دهه «مقاومت» بالاخره پذیرفته اند که اولاً غیر از خودشان در صفوف نیروهای اپوزیسیون نیز، جمهوریخواه آزادیخواه و مبارز یافت می شوند!! ثانیاً اعتقاد یا عدم اعتقاد به مبارزه مسلحانه، خط قرمز «شر و خیر» و «رزم و انفعال» نیست و معتقدین به اشکال غیر قهرآمیز مبارزه نیز «آدم» هستند!! ثالثاً برخلاف طرح دولت موقت شورای ملی مقاومت که بر استقرار «جمهوری دموکراتیک اسلامی» (که هم رییس جمهور و هم وزرایش از قبل در تبعید- تعیین شده اند) پای فشرده بود بر «ضرورت جدایی دین از دولت» تاکید می ورزد. آیا این تغییرات سیاسی جدید مجاهدین خلق را باید جدی تلقی نمود؟ آیا اوضاع بین المللی و منطقه ای، «شورا» را به این «عقب نشینی تاکتیکی» و از روی «ناچاری» و «بن بست سیاسی» ترغیب نکرده است؟ موضع ما چه باید باشد؟ پاسخگویی به این سوالات، موضوع بخش دوم این نوشتار خواهد بود.

ادامه دارد